

گفته گرافه نباشد که هیچ هنرمندی در عصر ما ، مانند گرافيست ، در کار سازش با هنر خود و خود نیست . مبارزه دائمی او اشتی دادن عواملی است که از یکسو باسفاش دهنده ، ازسوی دیگر با «غرض» کاری که می کند ، و در نهایت ، با امکانات دم به دم محدود شونده و متغیر کارش سر و کار دارد .
مرتضی ممیز از این مشکل برکنار نیست .

ممیز طراح ، نقاش ، فیلمساز و گرافيست ، که به تازگی آفیش او از چهارمین بی نیال ورشو دیپلم افتخار برده است ، در جستجوی آن لحن گمشده ، آن ویژگی خاصی از بیان است که «گرافیک ایرانی» روزی از آن شکل خواهد گرفت .



روزی که چشم های ژرژ براك به آثار غرابت آمیز پیکاسو افتاد ، فریاد زد : «نگاهش کن ! چنان نقاشی می کند که گویی می خواهد الیاف به خورد ما بدهد ، یا نفت» .
گرافیک ، غرابت هنر پیکاسو را از طریق برانگیختن حس تمایل و تحسین ما تعدیل می کند .

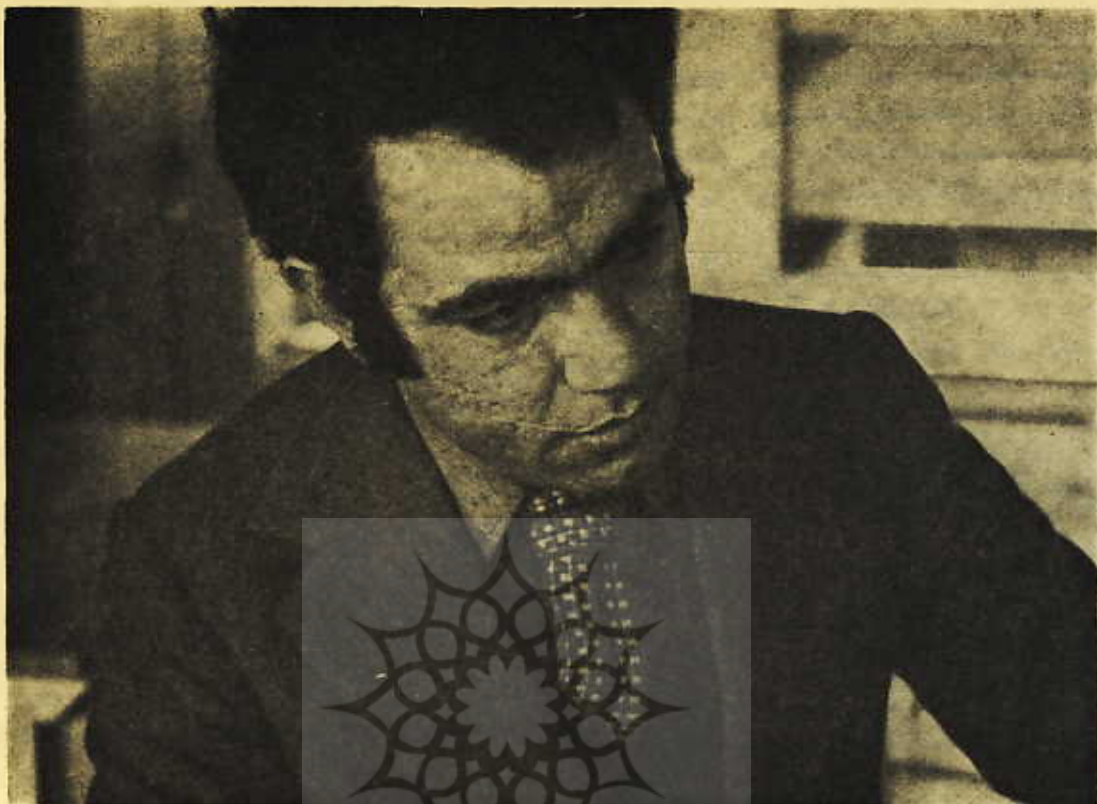
گرافیک هدفش را خوب نشانه می گیرد . گرافیک ، بعد از خلع سلاح ما ، هر دوی آنها (هم الیاف و هم نفت) را به خورد ما می دهد .

به هر حال ، به نظر مرتضی ممیز گرافیک «هنرمجاب کردن» و «هنر جلب نظر» است .
با این همه گرافيست پیوسته در جدال پایان ناپذیری با طبیعت کار خود و خود است . شاید این

بیان گمشده گرافیک

ممیز — من الان در يك دوره خاصی قرار گرفته ام . به این معنی که در این دوره نمی خواهم صرفاً گرافيستی باشم که در فکر تعالی و پیشرفت در زمینه فورم و تکنیک است . من عقب گرد خاصی کرده ام تا جامعه و محیط خودم را بهتر ببینم ، مطالعه کنم و بشناسم . در عین حال ، این مثل حالتی است

● آقای ممیز ! در کارتان مراحل مختلفی وجود داشته که آثارتان از آن رنگ گرفته است . مرحله مطالعه و کاوش و جستجو ، مرحله یافتن مفهومی نو و تجسم تازه ای در هنر گرافیک ... اکنون دریافته اید از هنر گرافیک به چه صورتی است ؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تال جامعه علوم انسانی

دارم به تمام آن شکل‌های معمولی و قابل درکی که از طرف مردم قبول می‌شود.

در زمینه‌هایی (نظیر موسیقی یا سینما، مثلاً)، که مردم به‌عنوان تغذیه روحی به آن توجه دارند، من در این جستجوی دائمی هستم تا دریابم چرا بعضی از کارها مورد قبول مردم واقع می‌شود و بعضی

وسیله کارم نرتباط لازم را با جامعه‌ام برقرار کنم. آن شیفتگی نسبت به فرم و آن تازه‌جویی‌هایی که در ذات هر جوانی است تا فضای تنفسی خود را در آن باز یابد، دیگر مطلقاً برای من بی‌اهمیت است. دیگر اهمیت نمی‌دهم که یک فرم مدرن، یا یک کمپوزسیون مدرن، چیست. برعکس، سخت توجه

که آدمی در یک آزمایشگاه چیزهایی را زیر میکروسکوپ می‌گذارد و تجسس می‌کند. من در جستجوی آن هستم که ببینم برای این زندگی چه بیان خاصی را می‌شود انتخاب کرد؛ گرافیک محیط ما چیست؟ احساس می‌کنم که کار من گرافیک است و بس. بنابراین با پذیرفتن این وسیله بیانی، باید با

دیگر مردم را به خود جلب نمی‌کند. من به دنبال دلایل اقتصادی و فرهنگی آن هستم .

● در این صورت آیا این رجوعی به تمایلات مترزل مردم نیست؟ و آیا در این صورت پیروی از تمایلات عامه، نوعی ابتذال را در کار پیش نمی‌آورد؟

میگز - هدفم از این جستجوها این نیست که کار مورد پسند و تأیید مردم باشد؛ هدفم پائین کشیدن کار تا سطح ابتذال نیست. می‌خواهم علل این ترزل سلیقه و عقب ماندگی ذوقی را بررسی کنم. در واقع می‌خواهم جوابی برای این مشکل خودم پیدا کنم که چه جور می‌شود مردمی که به طور طبیعی چنان استعدادی در معماری دارند، آن ذوق قشنگ و قابل تحسینی که در انتخاب رنگ بارچه‌های زری نشان می‌دهند، آن سلیقه مطبوع و درخشانی که در کار قابلیافی دارند، از نظر روانی چنان فعالیت‌های مبتدلی نشان می‌دهند. کوشش من در این است که بفهمم چه طور ممکن است میان آن طبع و استعداد عالی و آن سقوط باور نکردنی تعادل برقرار کرد.

ملت ما از نظر فرهنگی، ملت سقوط کرده‌ای نیست. بنابراین آن لحن تمیزی که هنوز هست، اما پیدا نیست و آن لحن گمشده و آن بیان خاص را، باید یافت.

● در پیدایش چنین وضع نامتعادلی از نظر استعداد و ذوق، چه عواملی دخالت داشته؟

میگز - گرایش به فرهنگ غربی، ارزش داشته‌های ما را که خصلت بومی دارد و با محیط ما سازگار است، کاهش داده است. در این میان وسایل ارتباط جمعی تمام چیزهای مبتذل و بی‌ارزش غربی را به عنوان نمونه‌هایی درخشان و قابل تقلید به خورد مردم می‌دهد. در نتیجه مردمی که چنان استعدادهای درخشانی داشته‌اند، ذوق خود را غلط و یا منحط پنداشته‌اند و به جای آن، ضوابطی را از طریق وسایل ارتباطی به عنوان جانشین پذیرفته‌اند که مبتذل و عقب مانده است. صنایع دستی مثال خوبی است. در احیای صنایع دستی ایران یک دید غربی و توریست پسندانه دنبال می‌شود. در این احیا رفتار آنها مثل یک غربی تازه وارد است که چشمش به دنبال یک یادگار سفر توریستی است و آن یادگار را وقتی یافت، از زندگی و فضای خاصش جدا می‌کند و در خانه‌اش

در معرض دید و تحسین می‌گذارد. در اینجا همان نقطه سقوط وحشتناکی نهفته که بیشتر جوانان ما را در کام کشیده است. این همان خر دجال است که زیورهای تازه دارد و دید و وحشتناکی را گسترش می‌دهد که مطلقاً با خصلت‌های بومی ایران ناسازگار است.

● زمینه‌های تجربی‌تان برای کار هنری که در عین حال با شرایط اجتماعی و روانی ایران و فرهنگ خاص آن در این موقعیت تاریخی مطابقت کند چه چیزهاست؟

میگز - این زمینه‌ها را خیلی سخت می‌توانم بر شمارم؛ چون همچنان به دنبالش می‌گردم. در واقع تمام فضای حرفه‌ای و زندگی مرا جستجوی این منابع پر می‌کند. الان من در شرایط و فضایی زندگی می‌کنم که زیر سیل شدید یک فرهنگ غیر ایرانی است و تمام وسایلی که به ظاهر می‌توانند برای من مفید باشند، مثل وسایل ارتباط جمعی، مبلغان دروغین هستند. بنابراین باید شخصاً بگردم و به گذشته رجوع کنم - به تمام آن میراث تصویری و تجسمی گذشته. برای درک بهتر آنها باید آنها را در زمینه

زندگی مردم همان دوره بسنجم . خوشبختانه هنوز می توان آن روحیه و آن شکل و شیوه های گذشته را در اطراف جست و یافت . اگر من بتوانم این رابطه ها را درست احساس بکنم ، شاید بتوانم به آن بیان گرافیکی که خاص جامعه ماست دست یابم . والا در حد يك آدم صادق می مانم . تبدیل هایی که در من هست ، صنعتی را که برای طراحی انتخاب می کنم ، وقتی از سر صداقت باشد ، تنها نمایشگر آینه وار تمام ظواهر زندگی امروزی می تواند باشد . و این کافی نیست . صداقت نسبت به خود ، کامل و کافی برای همه آن چیزی نیست که يك بیان ارتباطی باید داشته باشد . صداقت آن جوازی است که به من درباره مظاهر زندگی اجازه فکر کردن می دهد . صداقت آغاز تفکر است ، نه حامل يك محتوای بومی و زبان اجتماعی خاص .

● با گرایش های تازه ای که برای پیدا کردن يك بیان تازه گرافیک در شما پیدا شده ، چه تفاوت هایی میان کارهای اخیر و کارهای گذشته تان پیش آمده ؟

ممیز - طبیعی است که کارهای اولیه من در گرافیک ، صرفاً حرکت و جهش زنده ای بود

که شیفتگی شدید مرا به جستجوی فرم و تکنیک جدید نمایش می داد . من در آن کارها تمام عطشی را که يك جوان در نوجویی دارد ، نشان می دادم .

الان که به کارهای گذشته ام نگاه می کنم ، آنها را خالی از تمام مشخصات يك بیان ارتباطی می یابم ؛ تمام سطحی و بی عمق هستند . شاید همان شیفتگی نسبت به اشکال جدید در واقع نمایشگر امیال تماشاگران آثار من هم بوده . تصور می کنم اقبالی که از کارهای من می شده ، به خاطر سیراب کردن عطش تازه جوئی بیننده ها بوده است .

● تأییدها و تحسین هایی را که حلالاً از کارهاتان می شود باید به چه حسابی گذاشت ؟

ممیز - متأسفانه این تأیید و تحسین ها با توجه به سوابق من انجام می شود . مردم ، صرفاً به خاطر آن خاطرات خوشی که از کارهای اولیه من دارند ، به کارهای فعلی من ابراز علاقه می کنند . کارهای فعلی من ، بدون در نظر گرفتن آثار اولیه من ، فکر نمی کنم که برایشان جالب باشد . آنها می خواهند که من « ممیز » همان سالها باشم . اما از نظر من استقرار ، یعنی درجا زدن و ماندن ، تحول در کار من - اگر

چنین تحولی پیش آمده باشد - ناشی از کششی است که از دنیای روی مخالف ایجاد شده است . اولی ، کوششی است که همواره برای جستجوی بهترین شکل بیان ارتباطی با جامعه در من وجود داشته و دومی ، اعتماد عمومی ، خواست و تمایل مردم - در واقع سفارش دهندگان من - است که همیشه مترزل ، محدود و در سطح پائین بوده است . در هر کار تازه ای من با مشقت خاص ، کوشش می کنم تا رگه هایی از جستجو و کمال را در کار خود بگنجانم . این است که من همیشه در پیدا کردن آن ارتباط حقیقی و مورد هدف ، عقب می مانم .

● تصور نمی کنید که این مشکل در طبیعت کار گرافیک هم نهفته است ؛ از یکسو با سفارش دهنده و از سوی دیگر با سلیقه عوام ، در معارضه است و هر دوی اینها وزنه های سنگینی هستند که هنرمند را در سطح نازلی نگه میدارند ؟

ممیز - این مشکل را من از نقطه نظر دیگری مطرح می کنم . يك قسمت از کار من تعلیم رشته گرافیک در دانشگاه است . بنابراین باید خیلی آزادانه تمام فکرها و ایده هایی را که در ذهنم هست ، در مدرسه ارائه بدهم . چون

پذیرفته شده که مدرسه محیط والا و مناسبی است برای اندیشه‌های والا و مناسب. ولی متأسفانه به علت فقدان يك فرهنگ بصری کافی، به طور کلی در مدرسه هم من مجبور هستم که لاینقطع تخفیف بدهم. وقتی در يك محیط معنوی و پذیرنده چنین باشد، چه توقعی می‌توان از يك محیط اقتصادی - تجاری داشت؟ بنابراین در چنین محیطی باید به دنبال آن بیان گمشده گشت که هم سفارش دهند و هم سفارش گیرنده آنرا از یاد برده‌اند و از زبانهای عاریتی، که قادر به برقراری ارتباط واقعی نیست، استفاده می‌کنند. مسلماً این زبان عاریتی، دارای معیارها و ضوابط سطحی و کم‌عمق هم هست.

پس يك قسمت از تقلاي مرا ادامه وضع فعلی تشکیل می‌دهد تا از طریق آن به تحقیق و تفحص خودم ادامه بدهم؛ تا سازشی متناسب میان دو جهت مخالف ایجاد کنم. در این سازش، بیشتر از مهارت‌های فنی کمک می‌گیرم تا شاید مقداری از جستجوهای خودم را در جامه‌ای مطبوع برای سفارش‌دهنده همراه کنم.

● در چنین وضعیت متناقضی، گرافیک به عنوان هنر، همیشه با سلیقه دریافت‌کننده همراه است و این مشکل، گرافیک را از استقلال هنری

دور می‌کند و به کالائی سفارشی، کالائی که خود مبلغ آن است، تبدیل می‌کند...

ممیز - از لحاظ من این نقطه ضعفی نیست. این مهار را من يك شانس می‌دانم؛ چرا که باعث می‌شود يك گرافست به طور اجباری ارتباط خود را، از طریق عوامل اقتصادی - تجاری، اما در سطحی معنوی، حفظ کند.

به عنوان مثال، برچسب يك کالای مصرفی یا روی جلد يك مجله، هر دو در جهت جلب بیشتر برای فروش بیشتر ساخته می‌شود. به هر حال در هر دو، نفس طراحی و ارائه يك ترکیب تصویری که دارای مفاهیم کاملاً بصری است، وجود دارد. وقتی از مسأله عرضه بهتر برای فروش بیشتر بگذریم، کار جنبه‌ای صرفاً معنوی، در جهت توسعه دهنده فکر و سلیقه مردم، می‌گیرد.

● مثل این که ما مبتذل‌ترین پیام‌ها را در بهترین شکل‌ها عرضه کرده باشیم. این يك سازگاری با هدف هنر است؟

ممیز - هر هنری می‌تواند دارای چنین خصوصیتی باشد. شما می‌توانید يك فیلم درباره

مزخرف‌ترین موضوعات، با دریافتی هنرمندانه از سگ و بیان بسازید؛ شما می‌توانید برای زندان قشنگ - ترین بناها را طراحی کنید؛ و شما می‌توانید برای پول شیواترین شعرها را بسازید - همچنانکه برای مبتذل‌ترین کالاهای مصرفی قشنگ‌ترین و شیواترین کلمات را به عنوان نام و شعار تبلیغاتی انتخاب می‌کنند.

● در این صورت آن رفتار هنرمندانه‌ای که گرافیک را از این مشکل نجات می‌دهد و تا مرز هنر می‌رساند چگونه است و در حقیقت رفتار خودتان، به عنوان يك گرافست، با این مشکل چگونه است؟

ممیز - قضیه خیلی روشن است. گرافیک یکی از بزرگترین عوامل بازگوکننده و افشاکننده محتوای زندگی است. من فکر می‌کنم به این دلیل که گرافیک با تمام عوامل اقتصادی - تجاری زندگی آمیخته است، دقیقاً تمام ضعفها و تمام محسنات آنرا یکجا مطرح می‌کند.

اگر شما چشم بینایی نسبت به عوامل مبتذل زندگی داشته باشید، بیان گرافیک‌تان، لجن این ابتذال را بیشتر به هم می‌زند و نمایش می‌دهد.

نقد کتاب

برخورد شما باروزنامه‌ها، تابلوهای مغازه‌ها، علائم راهنمایی، با خط و نوشته، با تمام اشکال تبلیغاتی، با تمام رنگهایی که در مسیر خودتان در ویتترین مغازه‌ها و در دکوراسیون اماکن می‌بینید، با برچسب‌ها و اسامی، با امضای خودتان، با طرح صفحه و اعداد ساعت مچی‌تان. با طرح کراواتی که بگردن دارید و... برخورد‌هایی است با گرافیک. بنابراین عکس‌العمل‌ها، کاملاً طبیعی و آشناست.

ولی افسوس که این آشنائی در حد عادت است که ما از تأثیر نظام‌های اقتصادی و اجتماعی داریم. علیرغم اینهمه نفوذ و تنوعی که گرافیک در زندگی ما دارد، متأسفانه در ایران بیانی مناسب با روحیه ملت ما ندارد. باید در جستجوی آن عواملی بود که کار گرافیک را با روحیه ملت ما هماهنگ می‌سازد. وقتی شما یک کتاب قدیمی چاپ سنگی را باز می‌کنید، خصلت (کاراکتر) نگارش آن با لحن نویسنده بیشتر هماهنگ است، تا خصلت نگارش فعلی با لحن نویسنده زمان ما. ما باید آن هماهنگی گمشده را بیابیم. شکی نیست که در شرایط فعلی و با این گسترش عظیم فرهنگ و هنر غرب، گرافیک ما یک گرافیک کاذب ایرانی است. ایرانی نیست.

● بنابراین در جامعه مصرفی که الان در کار شکل گرفتن است، گرافیکت وظیفه مشکل‌تری بر عهده دارد: وضعیتت را دارد انکار می‌کند که خود در خدمت آن است.

میتز - در این صورت من فکر می‌کنم هر چیزی که وابسته به چنین زندگی باشد، همین نقش را ایفا می‌کند. شما تنها به جنبه‌های خدماتی گرافیک به امر تبلیغات تجاری توجه نکنید. گرافیک به‌طور مؤثر در خدمت آموزش بصری است و واسطه انتقال تصویری تمام مفاهیم انسانی آموزش و پرورش است. بنابراین تنها نمی‌توان از نقطه نظر تبلیغات تجاری به گرافیک نگاه کرد و دست‌کمش گرفت؛ همان‌طور که یک انسان را به دلیل استفاده از موانع مصرفی نمی‌توان سرزنش کرد.

● کار گرافیک در ایران با چه تظاهرات و عکس‌العمل‌هایی روبروست؟

میتز - عکس‌العمل‌هایی کاملاً طبیعی و قابل قبول. بدین معنی که شما، از لحظه‌ای که چشم باز می‌کنید تا لحظه‌ای که به خواب می‌روید، به‌طور مرتب و بدون وقفه با نمونه‌های مختلف گرافیک مباران می‌شوید. مثلاً:

بهار و ادب فارسی

مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعرای بهار به کوشش محمد گلین، با مقدمه دکتر غلامحسین یوسفی جلد اول، چهل + ۴۰۸ صفحه؛ جلد دوم ۵۴۷ صفحه شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۱

عبدالحسین زرین کوب

شهرت و آوازه بهار در شعر و شاعری چنان است که غالباً جنبه نویسندگی او را از بعضی خاطرهای می‌برد و چون قسمت عمده آثار نثری او طی مقالات سیاسی در